

نشریه ادب و زبان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۸ (پیاپی ۲۵) زمستان ۸۹

بررسی محتوایی و سبکی نسخه خطی «انیس العارفین»*

(علمی - پژوهشی)

دکتر فاطمه کوپا

عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه پیام نور (سازمان مرکزی)

چکیده

یکی از ابزارهای مؤثر در زمینه باورهای مذهبی و عرفانی و تجربه های روحانی ناشی از آن، بهره گیری مؤلف از ظرفیت حکایات و قصه ها است که در ایجاد ارتباط مؤثر مخاطب با این مفاهیم متعالی از توانی خاص برخوردار است. یکی از آثاری که در همین راستا به رشته تحریر درآمده، کتاب «انیس العارفین»، تألیف «علی بن مولانا حسین ابن موسی الرصدی» معروف به «واعظ» یکی از مؤلفان قرن نهم است.

نثر این کتاب، مرسل و فصیح و آمیخته به نظم و آراسته به آیات و احادیث و آرایه های ادبی (بویژه در بخش مقدمه) است. موضوع نسخه، بحث و بررسی فضایل تعدادی از سوره های قرآن کریم، ایمان و توحید و معرفت حق، جایگاه ویژه نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع)، توکل، تسلیم، شکر و ... با بهره گیری از بیانی ادبی و عرفانی است.

در این مقاله، بررسی اجمالی و محتوایی نسخه، ابواب و فصول آن، ویژگیهای زبانی، ارزشهای ادبی و ... مورد نظر است.

کلید واژه ها: انیس العارفین، بررسی محتوایی انیس العارفین، ویژگیهای ادبی و سبکی انیس العارفین، زبان عرفان، نثر کلاسیک فارسی.

مقدمه

مؤلف کتاب «انیس العارفين» در مقدمه نسخه، نام و نسب و شهرت خود را این گونه آورده است: «... و آن حضرت چندان انعامات و اکرامات نسبت به این فقیر حقیر علی بن مولانا حسین ابن موسی الرصدی المشتهر بالواعظ در محلها نموده و فرموده‌اند...» (نسخه: ص ۲). بجز این وی در مقدمه کتاب دیگر خود رشحات عین الحیات نیز خود را با همین عنوان معرفی می‌کند.^۱ وی در چند جا از همان کتاب تصریح می‌کند که لقب او فخرالدین است^۲ و مورخان و تذکره‌نویسان هم عموماً او را به همان نام و نسب و شهرت و لقب معرفی کرده‌اند.

پدر و جد **مولانا فخرالدین علی** هر دو از علمای دین و دانشمندان زمانه خویش بوده‌اند بویژه پدرش **کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری** معروف به **ملاحسین کاشفی سبزواری** از بزرگان علما و دانشمندان بنام و برجسته قرن نهم بوده است. واعظ کاشفی در علوم دینی و معارف الهی تبحری کامل داشت و در علم نجوم، ریاضیات و فنون غریب، مهارت و بصیرتی بسزا حاصل کرده بود بخصوص در علم تفسیر و حدیث و فن خطابه و انشا از علمای کم نظیر زمان خود شمرده می‌شد؛ بر اساس اظهارنظر صاحب «روضه الصفا» «به آوازخوش و صوت دلکش به وعظ و نصیحت می‌پرداخت و به عبارات و اشارات لایقه، معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی آشکار می‌ساخت» (روضه الصفا، ج ۲، ص ۲۷۷: ۱۳۶۵).

مولانا فخرالدین علی صفی به تصریح خود او در کتاب **رشحات عین الحیات**^۳ در شب جمعه بیست و یکم جمادی الاولی سال ۸۶۷ در سبزواری متولد شده و در جایی دیگر از همین کتاب، قرینه روشنی به دست داده که^۴ سال ۸۶۷ را که سال تولد او است، کاملاً تأیید می‌کند.

به دلیل اشتها کم آثار علمی و ادبی وی، اطلاع چندانی از وقایع زندگی او در دست نیست. مورخان و تذکره‌نویسان معاصر وی هم اگر چیزی درباره او نوشته‌اند، بسیار مختصر و کلی است و برخی از آنان نیز در دنباله ترجمه احوال پدر، چند سطر راجع به پسر نوشته‌اند که به هیچ وجه نمی‌تواند مستندی صحیح برای تحقیق باشد.^۵ با وجود این بر اساس آنچه در **رشحات آمده**،

مولد وی سبزوار و شهر محل اقامت او هرات بوده است. فخرالدین علی مقدمات علوم را در خدمت پدر فرا گرفته؛ بجز این از علمای بزرگ زمان همچون **عبدالرحمن جامی** و **رضی الدین عبدالغفور لاری** از خواص شاگردان جامی در علوم عقلی و نقلی بهره‌ها برده است. با توجه به مفاد آثار و نوشته‌های «فخرالدین علی صفی» و با عنایت به خویشاوندی و روابط نزدیک و حشر و نشر دائم و مستمر او با «عبدالرحمن جامی» و خانواده «خواجه سعدالدین کاشغری»، که از بزرگان طریقه «نقشبندیه» آند، می‌توان به این نتیجه رسید که وی مسلمانی سنی مذهب و در تصوف پیرو طریقت «نقشبندیه» است. گذشته از این او یکی از ارادتمندان و سرسپردگان مشایخ بزرگ آن طایفه بویژه «خواجه عبیدالله احرار» بوده و کتاب «رشحات» خود را به نام او و در مناقب، فضایل، کرامات و کلمات قصار وی و بزرگان آن سلسله تألیف کرده است. با توجه به اینکه «نقشبندیه» تنها فرقه‌ای از فرقه‌های صوفیه هستند که سلسله نسبت خود را به «ابوبکر» می‌رسانند و روش این فرقه در شریعت، التزام کامل سنت و عمل به عزیمت و پرهیز تام از بدعت و رخصت است، چنین کسانی نمی‌توانند پیرو مذهب تشیع باشند مگر اینکه با گذشت زمان، مذهب و مسلک پیشین خود را ترک گفته باشند. با استناد به دلایل روشن و واضحی که در دست است، «فخرالدین علی صفی» در شمار کسانی است که مذهب و مسلک پیشین خود را ترک گفته و مذهب شیعه اثنی عشری را اختیار کرده است (کاشفی، ۱۳۵۶: ص ۸۶). برخی از این دلایل و قرائن عبارت است از:

- انیس العارفين

مؤلف در مقدمه کتاب می‌گوید: «او چون حضرت با نصرت رسالت پناه، محمد مصطفی (ص) از این سرای فنا عزیمت دارالبقا نمود در مقام وصیت فرمود که انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی، پس هر که دست در دامن آل من زند بدرستی که بر راه راست رود تا به مقصد خود رسد...» (همان: ص ۲).

باب هشتم کتاب، تحت عنوان «در مناقب شاه مردان علی ابن ابیطالب (ع)» نیز با این عبارات آغاز می‌شود: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام المتقین و یعسوب الدین و قاتل المشرکین و... مولینا و مولی الثقلین... امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة و

السلام» (نسخه: ص ۷۰). مؤلف در ادامه می‌نویسد: «... از تمام آیات قرآن که شش هزار و ششصد و شش آیت است، چهار هزار در مدح مصطفی (ص) و مرتضی و اهل بیت الطیبین و الظاهرین است بی‌خلاف... (همان: ۷۱). وی سپس به ذکر برخی از این آیات و نیز حکایاتی که مؤید مدعای اوست از جمله «حدیث کساء»، «ماجرای مباحله»، «جریان غدیرخیم» و... می‌پردازد (همان: ص ۷۵).

- لطایف الطوائف

مؤلف در مقدمه کتاب در ضمن قصیده‌ای در مدح «شاه محمد سلطان، فرمانروای غرjestان» می‌گوید:

به سر شاه ولایت علی عالی اعلی به حق آل محمد به نور عترت احمد

(کاشفی، ۱۳۳۶: ص ۸۷)

«باب دوم» این کتاب نیز به ذکر بعضی حکایات لطیف از ائمه معصوم علیهم السلام اختصاص دارد. این بخش از کتاب به نام دوازده امام به دوازده فصل تقسیم، و در فصل دوازدهم چهل علامت و نشانه، دال بر ظهور قائم آل محمد (ص) ذکر شده است (همان: ۲۸).

- حرز الامان من فتن الزمان

مؤلف در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «... و چون مباحث این کتاب از جمله علمی است که منسوب است به آل عبا و ائمه اثنا عشر، لاجرم مقامات و ابواب آن را به پنج که عدد آل عبا است، بنا نهاد و فصول آن ابواب بر دوازده که عدد ائمه اثنا عشر است، قرار داد...» (کاشفی، ۱۳۵۶: ص ۸۹).

تألیفات و آثار فخرالدین علی صفی، آنچه از آثار وی در تذکره‌ها و مقدمه برخی کتابها آمده، عبارت است از:

- رشحات عین الحیات

این کتاب یکی از مهمترین تألیفات «مولانا فخرالدین علی صفی»، و بعد از «کشف المحجوب هجویری»، «تذکره الاولیاء عطار نیشابوری» و «نفحات الانس جامی»، چهارمین کتابی است که در تراجم احوال بزرگان اهل تصوف به زبان فارسی نوشته شده و در عین حال اولین کتابی است که تنها در شرح حال بزرگان مشایخ یک سلسله از اهل تصوف

یعنی سلسله «نقشبندیه» تألیف شده است (همان: ص ۹۳ و ۹۴).

- لطایف الطوائف

این کتاب، که احتمالاً آخرین تألیف «مولانا فخرالدین صفی» است، مجموعه‌ای ارزشمند از قصص، حکایات، لطایف و ظرایف طبقات مختلف مردم از هر صنف و گروه و آمیخته به امثال و حکم و ضرب‌المثل‌های فارسی و تازی است که با نثری ساده و روان و انشایی درست و استوار در جمله‌های کوتاه و در قالب الفاظی زیبا و خالی از هرگونه تکلف و تعقید به رشته تحریر درآمده و مؤلف آن را به والی غرجهستان هدیه کرده است تا «مطالعه آن سبب ازدیاد فرح و نشاط و باعث اهتزاز بر بساط انبساط باشد تا بعد فراغ از انتظام امور طوائف انام و آسودگی از ازدحام خواص و عوام که موجب کلال طبع لطیف گردد به آن لطایف و نکات و ظرایف و حکایات کلفت‌زدای اقبال نمایند» (کاشفی، ۱۳۳۶: ص ۲).

- حرز الامان من فتن الزمان

موضوع این کتاب در علم اسرار و آثار حروف مقطع قرآنی و اسمای حسناى ربانى و خواص و منافع آن است که به عقیده مؤلف از نفایس علوم خفیه است و فایده این علم، تسخیر نفوس جباران و تدمیر اعدای دین و دولت و غلبه بر اضداد ملک و ملت و تحصیل فتح و فیروزی و توسیع رزق و روزی و ازدیاد خیرات و برکات و سلامتی در سفر و حضر از هر خوف و خطر است (کاشفی، ۱۳۵۶: ص ۹۶ و ۹۷).

- منظومه محمود و ایاز

بنا به روایت «خواند میر»، «این منظومه یکی از سروده‌های «فخرالدین علی» است که بر وزن «لیلی و مجنون» به رشته نظم درآمده و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج است» (خواندمیر، ۱۳۸۷، ج ۴: ص ۳۴۶).

- انیس العارفين

«انیس العارفين کتابی است در نصایح و مواعظ و تفسیر آیات قرآنی و احادیث و اخبار و قصص و حکایات که گویا در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول صفوی به نام یکی از بزرگان خراسان تألیف شده است» (محسنی، ۱۳۵۵، ج ۲: ص ۴۲۰).

- کشف الاسرار: «مولانا کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی» که در نیرنجات و

علوم غریب دست داشته، کتابی در علم سحر و جادو و طلسم و نجات تألیف کرده است که نوشته‌اند: «خالی از غرابت نیست و اسم آن را «اسرار قاسمی» گذاشته است. مؤلف در این کتاب یکی از آثار پدر خود را تلخیص و تهذیب و مختصر کرده و رساله‌ای دیگر از آن ساخته و آن را «کشف الاسرار» نامیده است» (کاشفی، ۱۳۵۶: ص ۹۹).

محتوای کلی نسخه

انیس العارفين، تألیف مولانا صفی‌الدین علی بن حسین بن علی الکاشفی سبزواری در مجموعه‌ای بالغ بر ۲۲۶ صفحه و قریب پنج هزار و دویست سطر و مشتمل بر یک مقدمه و سی فصل مستقل، سامان‌دهی شده است. کتاب با مقدمه‌ای موزون و مسجع و نسبتاً طولانی پی افکنده می‌شود. مقدمه کتاب با ذکر علل و دلایل آفرینش آدمیان و اعطای مقام خلافت حق به آنان و نعت رسول (ص) آغاز می‌شود: «چون حضرت حق سبحانه و تعالی خواست که از عالم ذات به صفات ظهور کند که عالم شهادت است تا ذریت مظهر کنت کنزاً مخفیاً جلوه کند، آدم و آدمیان را موجود گردانید و نام خلیفتی بر آدم نهاد که انی جاعل فی الارض خلیفه و از آن میان انبیا را برگزید و خلاصه گردانید:

محمد کافرینش را غرض اوست	مراد از آدم و جسم و عرض اوست
به عصمت گوهر درج نبوت	به رحمت اختر برج فتوت

و از بعد او ذریت طاهرین را برگزید بر تمام آفرینش تا قیام آن ساعت که آل محمد خیر البریه و چون حضرت با نصرت رسالت پناه محمد مصطفی (ص) از این سرای فنا عزیمت دارالبقا نمود در مقام وصیت فرمود که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی.

مؤلف در ادامه با عباراتی مسجع و مطول، ضمن ستایش از ممدوح خود به دلایل عمده تألیف کتاب اشاره می‌کند: «... پس زبده و خلاصه آل آن کس است که او را چند صفت باشد: حکومت بی ریاست که میراث ایشان است؛ سخاوت و کرم که این هم از ایشان است؛ محبت اهل علم و تربیت... (نسخه: ص ۱). پس بحمدالله تبارک و تعالی که این جمله صفات حمیده و اخلاق پسندیده موجود است در ذات اظهر ملک سیرت، فلک بهت، مشتری طلعت، خورشید رخسار، کوه وقار، افضل النقباء و اکمل النجباء، ملجاء

الضعفاء و المساكين، معزّ الملوك و السلاطين، لازال كاسمه علا و اعليا ابدالله تعالى ظلال جلاله و ادام له سوابغ انعامه و افضاله بحرمه جدّه و آله.

ای آفتاب رای تو خورشید ملک و دین بر خاک آستان تو خورشید را جبین تو مالک ممالک ملکت اگر نه ای ملک معالیست تو را از چه در نگین ای مشتری سعادت فرخ لقا که هست بهرام از برای عدوی تو در کمین

آن عالی مقداری که فراغت و رفاهیت ساکنان این ولایات و سکون متوطنان این مقامات و آسایش ضعفا و آرامش رعایا از عدل و احسان اوست که این خود همیشه آداب و عادات ملازمان اوست بر خواص و عوام عاماً ابقاه الله تعالى ما كرّ اللیالی و الايام بحرمه جدّه علیه الصلوٰة والسلام. **باعث بر تحریر این مجموعه مملو از فواید که این فقیر حقیر دعاگوی اکثر اوقات به دعاگویی خیر و جان‌درازی حضرت مخدومی مواظبت نمود و تا عمر خواهد بود، چنین خواهد بود و آن حضرت چندان انعامات و اکرامات نسبت به این فقیر حقیر... در محلها نموده و فرموده‌اند که شمه‌ای از شمایم آن در حیز کتاب نمی‌گنجد، خیال چنان شد که در مقابله انعامات و الطاف آن حضرت مدظله العالی چون ایشان را به سخنان اکابر و قصص و اخبار متصدقین میل خاطری هست، این مختصر که مشحون است از مواعظ و نصایح و آیات و اخبار و قصص و حکایات و اقاویل عجیبه و غیر آن از هر فن که بعد از تأمل بسیار از کتب صحیح نوشته شد، آن را **انیس العارفين** نام نهاده شد به امید آنکه آن حضرت آن را قبول فرموده به نظر عاطفت بیاریند و به آن وسیله گاهگاهی این دعاگو را در سلک دعاگویان منخرط فرمایند که سبب دولت دوجہانی باشد» (نسخه: ص ۲).**

در نهایت، تأییدیه‌ای ادیبانه و موجز پایان بخش مقدمه کتاب است: «یا مجیب الدعوا! تا مشاطه نوبهار، عروس گلزار را به زلف بنفشه و سنبل می‌آراید و نسیم سحری روی گلبرگ تری می‌گشاید، طراوت و نضارتی که باغ مروت و بوستان فتوت را به آب لطف آن گلبن چمن معانی و بلبل انجمن موانی، سلطان النقباء، مبین الحلال و الحرام، مالک ازمنه الاحکام، نادره الايام، مدالله ظلال جلاله الی یوم الدین، حاصلی بوده در تزیید و ترقی باد بحرمه جدّه محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

ابواب سی گانه کتاب

نویسنده «انیس العارفين»، مجموع مواعظ، آیات، اخبار، قصه ها، حکایات و دریافتهای خود را در سی باب مستقل گردآورده که مشتمل بر موارد زیر است:

«مقدمه: در بیان علل و دلایل آفرینش آدمیان و موضوع خلافت آنان از سوی حق در زمین، نعت رسول(ص) و ائمه اطهار(ع)، دلایل عمدۀ تألیف کتاب.

باب اول: فی فضایل بسم الله الرحمن الرحيم.

باب دوم: فی فضیله فاتحه الكتاب و تفسیر و خواص آن، مؤلف در بخشی از این

باب در خصوص وجوه تسمیه و عظمت سوره «حمد» می نویسد: «... هر چه در قرآن درج است، همه در سوره «فاتحه الكتاب» درج است و هفت آیت است و بیست و چهار کلمه است و صد و بیست و چهار حرف است و ده نام دارد: **اول:** الحمد، **دوم:** فاتحه الكتاب، **سیم:** صلوة، **چهارم:** ام القرآن، **پنجم:** قرآن العظیم، **ششم:** شافیه، **هفتم:** کافیه، **هشتم:** وافیه، **نهم:** ام الكتاب، **دهم:** سبع المثانی. الحمدش از برای آن خوانند که حمد و ثنای خداوند است. **فاتحه** به جهت آن خوانند که همه فتوح از اوست و ابتدای کلام به اوست. **صلوة** از برای آن خوانند که نماز بدو درست است که: **لا صلوة الا بفاتحه الكتاب**، یعنی نماز درست نیست مگر به خواندن «فاتحه الكتاب». **ام القرآن** به آن خوانند که مادر همه قرآن است و مقصود از آن است که اصل چیز است و گفته شده هر چه در قرآن است، دروست. **قرآن العظیم** بدان خوانند که نامهای عظیم دارد. **شافیه** بدان خوانند که بر سر هر بیماری که بخوانند به اعتقاد، شفا یابد. **کافیه** بدان خوانند که هر که این سوره را به اخلاص بخواند، ثواب چهار کتاب بزرگوار را دریابد. **وافیه** بدان خوانند که دوبار در قرآن موجود است. **سبع المثانی** بدان خوانند که دو بار نازل شده، یک بار در مکه و یک بار در مدینه» (همان، ص ۱۶).

باب سیم: در بیان فضیلت آیت الکرسی.

باب چهارم: در بیان ایمان و توحید و معرفت حق: یکی از مباحث این باب به

تعریف واژه «توحید» اختصاص دارد که با بیانی عرفانی و با بهره گیری از اصطلاحات خاص اهل حقیقت بیان می شود: «این کلمه **توحید**، کلمه طیبه **لا اله الا الله** است و کلید

بهشت است و بهشت را هشت در است و میان تو و میان بهشت دو دریاست: یکی دریای **خوف** و یکی دریای **رجا** و اندر آن دریا هشت سفینه است، هر که اندرین کشتی‌ها نشیند، وی را به دری از درهای بهشت رساند و از این کشتی‌ها، یکی **توحید** است؛ دوم **معرفت** است؛ سیم **محبت** است؛ چهارم **یقین** است؛ پنجم **توکل** است؛ ششم **ندامت** است؛ هفتم **اخلاص** است؛ هشتم **حیات** است. پس هر که در کشتی **توحید** نشیند به ساحل **تقدیرش** فرود آورند و هر که در کشتی **معرفت** نشیند به کناره دریای **قربتش** فرود آرند. هر که در کشتی **محبت** نشیند به کناره دریای **وصلش** فرود آرند و هر که در کشتی **یقین** نشیند به کناره دریای **انسی** فرود آورند و هر که در کشتی **توکل** نشیند به کناره دریای **کفایتش** فرود آورند و هر که در کشتی **ندامت** نشیند به کناره دریای **توبه‌اش** فرود آورند و هر که در کشتی **اخلاص** نشیند به کناره دریای **اختصاصش** فرود آورند و هر که در کشتی **حیات** نشیند به کناره دریای **لقایش** فرود آورند» (ص ۳۹).

باب پنجم: در فضیلت محمد مصطفی صلعم. مؤلف در این بخش از کتاب در ضمن مدح و منقبت سجایا و خصایل نبی اکرم (ص) بر عظمت وجودی ایشان تأکید می‌کند:

«تویی شاه ایوان خیل رُسل	تویی ماه تابان جمع سُبُل
به پیش تو آدم چو خاکی به راه	ز شرم تو یوسف چو آبی به چاه
نجات از تو بود آن که نوح نجی	ز ظلمت به نور تو شد ملتجی
زنور تجلیت یک لمعه دید	که موسی درآمد به گفت و شنید
مسیح از لبت یافته مرهمش	که تا مرده جان یافتی از دمش
تویی شاه و این جمله خیل تواند	تو مقصود اینها طفیل تواند

صدر صفة صفا، سرو بوستان وفا، تاجدار و لقد کرمنا، مرتبه‌دار تلک الرّسل فضلنا، شربت نوش و ینصرک الله نصرأ عزیزاً، شفاعت خواه عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً، ماهروی و الضحی، سیاه موی و اللیل اذا سحی...، خواجه جبرئیل امین خدا، خواجه بارگاه کونین اوست؛ صاحب سرقاب قوسین اوست؛ مدرس صفة ملکوت، مهندس حجره جبروت و...» (ص ۴۴ و ۴۵).

باب ششم: در فضیلت امتان محمد مصطفی صلعم

باب هفتم: در فضیلت صلوات حضرت محمد مصطفی (ص)

باب هشتم: در مناقب شاه مردان علی ابن ابی طالب: «آن مظهری که ثنای او «هل اتی» است و آن جوانمردی که منقبتش «لافتی» است و آن غمخواری که اگر آب تیغ دو سر او نبودی، هرگز شاخ شرع و دین یک سو نگشتی؛ چنانکه عارف گوید:

چون به سرپنجه ذوالفقار گرفت کار شرع نبی قرار گرفت
تاب تیغش چو آفتاب بدید قلعه چارمین حصار گرفت

باب نهم: در مناقب اهل البیت علیه السلام **باب دهم:** در بیان حفظ لسان و ترک

غیبت و بهتان **باب یازدهم:** در فضیلت صدقه دادن و ثواب آن **باب دوازدهم:** در فضیلت اورادهای نماز به روایات صحیح **باب سیزدهم:** در بیان نمازهای هفته ودعاهای بعد از نمازها **باب چهاردهم:** در بیان عدل و انصاف و نتایج آن

باب پانزدهم: در بیان توکل و تسلیم و حالات متوکلان

باب شانزدهم: در بیان شکر و شکیبایی شاکران: «حمدون قصار می گوید: شکر

آن باشد که هر چه باشد از خالق داند و نفس خود را طفیل داند در میان» (ص ۱۴۱). «شبلی گفته است: شکر آن است که تو دهنده نعمت را بینی، نه نعمت را و نظر به آن کس کنی که تو را نعمت داده است» (ص ۱۴۲).

باب هفدهم: در بیان کرم و سخا و حکایات آن **باب هجدهم:** در بیان فضیلت

حیا و شرم داشتن **باب نوزدهم:** در بیان فضیلت رحمت و شفقت **باب بیستم:** در بیان ضیافت و حکایتهای آن **باب بیست و یکم:** در بیان مواعظ ملوک را **باب بیست و دوم:** در لطایف حکایات قضات و علما **باب بیست و سوم:** در فضیلت علو همت و آثار آن

باب بیست و چهارم: در فضیلت ادب و آثار آن: «و آورده اند که هر که را سه خصلت

باشد، او را بی ادب نگویند: **اول:** از اهل ریب یعنی بی یقینان دور شدن و از صحبت ایشان عزلت گرفتن **دوم:** ترک ایدای مسلمانان کردن **سیم:** حسن ادب نگاه داشتن» (ص ۱۷۲).

باب بیست و پنجم: در لطایف زیرکان تیزفهم

باب بیست و ششم: در بیان زهد و ورع و آثار آن و گفته اند که زاهد آن باشد که

ترك حلال كند و الا ترك حرام خود واجب است بر همه مسلمانان و ديگر به اندك قناعت كردن و از دنيا به آنچه خداى قسمت كرده است راضى بودن، نيكوتر باشد از فراخى و توسع و تبسط در دنيا» (ص ۱۸۳).

باب بيست و هفتم: در بيان وفادارى و حسن عهد

باب بيست و هشتم: در بيان حكايتهائى عجيب و غريب

باب بيست و نهم: در فضيلت خير و جزاى آن **باب سى ام:** در بيان لطايف حكايات

منجمان و احكام نجوم» (ص ۳)

چند نکته درباره اين نسخه

اين نسخه به شماره ۹۴۲۷ در كتابخانه مجلس شورى اسلامى نگهدارى مى شود و شامل ۲۲۶ صفحه و ۵۲۰۰ سطر است. نسخه به قطع پالتويى، و با جلد چرمين قهوه‌اى رنگ مزين شده است. تقريباً در همه اوراق اين نسخه آثار رطوبت و نم گرفتگى مشاهده مى شود كه در مواردى خواندن نسخه را با مشكل روبه رو مى كند، اما در مجموع به رغم ويژگيهاى خاص رسم الخط در نقطه گذارى و اتصال و انفصال كلمات و عبارات به دليل خوش نويسى خوانا و دقيق كاتب، مى توان برخى از حروف نم گرفته را نيز با دقت و حوصله تشخيص داد و خواند. مطالب نسخه با مركب مشكى و در بعضى موارد با شنكرف به رشته تحرير درآمده است.

در انجامه صفحه آخر، كه الحاقى است، نام كاتب نسخه و زمان كتابت آن اين گونه قيد شده است: «تمت بالخير و السعاده. تمام شد كتاب «انيس العارفين» بيد اقل الطلبة «اسماعيل ابن محمد الباشتنى» فى سلخ جمادى الاولى» ۱۰۰۲/۵/۹.

اين نسخه تاكنون به چاپ نرسيده و نام آن در «الذريعه» مجلد ۲، ص ۴۶۱ آمده و عين عبارت «الذريعه» چنين است:

«... انيس العارفين فى المواعظ و النصايح و تفسير بعض الآيات و شرح بعض الاخبار و ذكر القصص و الحكايات الغريبه، للمولى صفى الدين على بن المولى الواعظ الشهير الحسين بن على الكاشفى البيهقى السبزوارى، الذى توفى فى سنه ۹۱۰ و كان الصفى معاصر السلطان شاه طهماسب الصفوى الذى ملك فى سنه ۹۳۰ الى سنه ۹۸۴ و ألف هذا الكتاب لبعض ولاة خراسان المنسوب فى قبل السلطان المذكور و رتبه على اثنين و ثلاثين باباً اولها فى

فضل بسم الله و آخرها فی التواضع. رأیت نسخه منه فی کتب المولی محمد علی الخوانساری» (محسنی، ۱۳۵۵: ص ۴۲۰).

برخی از نکات برجسته و عرفانی متن

«عرفان و تصوف» و تجربه روحانی ناشی از آن به عنوان حادثه‌ای شگرف در حیات معنوی آدمی به دلیل تعالی و تقدس خاص خود هنگام انعکاس در زبان روایت و بازگویی، تناقض آمیزی نماید؛ دلیل آن، این است که این تجربه های ناب روحانی «در لحظه حضور حیرت و اتحاد آگاهی و ناآگاهی و غیبت آگاهی در هجوم روی در حضور ناآگاهی صورت واقع می یابند» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ص ۳)؛ زیرا این تجربه ها گونه‌ای از «همراهی دل آگاهی و دیدار با من شخصی خویش است که نه عقل را از آن خبر است و نه حس را بدان راه است (همان: ۱۹). از این رو، این گونه تجربه ها به دلیل اینکه هنگام بیان و تحریر از طریق نمادها و نشانه‌هایی بازگو می شود که تفکر، تحول و تحیر آدمی را برمی انگیزد به تخیلی رها از سلطه و نظارت تعقل و خردگرایی می انجامد.

یکی از راه‌های انتقال تجربه‌های عرفانی به غیر، شرح و تبیین آن در قالب «اصطلاحات و تعابیر عرفانی» است که به رغم تعریفهای آن در متون گوناگون در نهایت به مفاهیم و نتایجی یکسان می انجامد. برخی از این اصطلاحات و تجربه ها و نکات برجسته متن «انیس العارفين» عبارت است از:

«**توحید** آن بود که انوار آفتاب بر صحرای **هویت** تابد و قطرات باران **حدوث**

در بحر **وحدت** چنان گم شود که خود را باز نیابد؛ چنانکه گفته اند:

تو درو گم شو که توحید این بود	گم شدن گم کن که تجرید این بود
هر که در دریای وحدت گم نشد	گر همه آدم بود مردم نشد

توحید است که آمال افضال طالبان است. توحید، عنقای قلّه قاف بقاست. توحید، آفتاب عالم **لقاست**. توحید، شکوفه بستان تقوی است. توحید، قطب دایره سرکون و مکان است. توحید، مدار زمین و آسمان است. توحید، ایمان جهان و جهانیان است. توحید، شاهباز فضای لامکان است. توحید، شعله انوار اشواق طالبان است. توحید، آرام دل معجبان است. توحید، مرهم ریش عاشقان است. توحید، محک نقد صادقان است (ص ۳۶ و ۳۷).

« و کلمه لاله الاالله را به درخت خرما تشبیه کرده‌اند از برای آنکه هم چنانکه درخت خرما بلند است و بیخش در زمین است و شاخش در آسمان، این کلمه **توحید** را اصل در زمین است و سرش در زیر عرش و هر درختی که آبش نباشد، خشک گردد و هم چنین این درخت که در دل توست، چون آب نیابد، خشک شود، آن درخت را از کجا آب دهند از **توبه**؛ آنکه آب **توبه ندامت**، آنکه آب **حسرت**، آنکه آب **شوق**، پس ابر **ندامت** را فرماید تا آب باران **رحمت** را بباراند بر دل تو و آب **خدمتش** در زیر بود و آب **رحمتش** بر سر، همیشه آن درخت ترو تازه بماند» (ص ۳۸ و ۳۹).

ابوعبدالله دامغانی گوید: تن مؤمن چون شهرستانی است و اندامهاش چون روشنایی آن شهر و دلش مانند کوشکی در شهر و **معرفت** حق تعالی، ملکی است بر آن تخت و او را تختی است که **تصدیق** است و باور داشتن حق تعالی و آیات وی و ملک را تاجی است و آن تاج **محبت** است و او را وزیر است و آن وزیر **عقل** است و او را حاجبی است و آن حاجب **علم** است و او را شمشیری است و او **حق** است و منادی دارد و آن **اقرار** است و مفتی دارد و آن **شوق** است و ندیمی دارد و آن **انس** است و چراغی دارد و آن **حکمت** است و زندانی دارد و آن **خوف** خداست و میدانی دارد آن **امید** (رجا) است به رحمت حق تعالی و بوستانی دارد و آن **الف** است و گنجی دارد و آن **قناعت** است و خزینه‌ای دارد و آن **یقین** است و علمی دارد و آن **ذکر** خداست جل جلاله و سری دارد و آن **دعاست** و معلمی دارد و آن **یاد کردن مرگ** است و جاسوسی دارد و آن **فراست** است و دیده‌بانی دارد و آن **مراقبه** است، پس خنک آن کس که بدین صفت موصوف باشد» (ص ۴۳).

بزرگان گفته‌اند که کارخانه خلقت به کارخانه قنادی نسبت کرده‌اند که اول جوش او نبات مصری است؛ باز جوش دوم نبات کرمانی، بار دیگر قند محمودی، بار دیگر قند بلدی، باز گوارش که اجزای اوست. پس جوش اول کارخانه خلقت، انبیاء بودند، دیگر جوش، اولیاء بودند، جوش دیگر خاص مؤمنان بودند، باز گوارش آن دیگر کافران و منافقان و جمیع مردودان» (ص ۴۷).

«و گفته‌اند که **فراست** دو قسم است: فراست شرعی و فراست حکمی. **فراست**

شرعی: عبارت است از نوریقین که تزکیه نفس از اخلاق ردیه و تخلیه قلب از صفات ذمیمه، مرتفع گرداندن غطای جهالت و حجاب غفلت از عین بصیرت است تا مؤمن حقیقی به نور الله بینا گردد. قسم دوم **فراست حکمی** است و آن، آن است که حکما آن را به تجربه دریافته‌اند و کسب معرفت این نوع هر کس را ممکن نیست» (ص ۱۱۴).

«... و مردمان در **ادب** به سه گروه‌اند. طبقه‌ای اهل دنیااند و طبقه‌ای اهل دین و طبقه‌ای خاصان‌اند. **اهل دنیا** بیشتر ادب ایشان در فصاحت و بلاغت و افسانه گفتن و سرود خواندن است و طبقه **اهل دین**، بیشتر ادب ایشان در ریاضت نفوس و ادب جوارح و حفظ حدود و ترک شهوت باشد و طبقه **خاصان**، بیشتر ادب ایشان در پاکی دل و مراعات سیر و سلوک و وفای به عهد و حفظ وقت و حسن ادب باشد» (ص ۱۷۲).

برخی از ویژگیهای سبکی و زبانی « انیس العارفين »

به گفته مرحوم بهار، «شیوه تحریر آثار علمی و عرفانی در قرن نهم (عصر کتابت نسخه) تغییر می‌کند و به جز یکی دو کتاب - که از آن جمله «مجمل الحکمه» است - بقیه به سبک جدید نوشته شده است و غالباً سبک نگارش آنها به خلاف رسم قدیم کتابهای علمی که ساده و موجز بود، مسجع و پر از مترادفات، کنایات، استشادات و استدلالات قرآنی است» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲: ص ۲۱۵).

بجز این، آنچه در دوره کتابت نسخه می‌بینیم به طور معمول، یک مقدمه مسجع و مصنوع و مشحون از آیات و احادیث است و پس از آن سبک، متعادلتر می‌شود. آنچه در تمامی ابواب این کتاب جلب نظر می‌کند، استناد مکرر مؤلف به آیات، احادیث مأثور، اشعار و حکایات متفاوت به منظور اثبات مدعای اوست. برخی از این حکایات با ساختاری متفاوت و مضامینی مشترک در دیگر آثار نیز دیده می‌شود؛ از آن جمله است: «حکایت بهرام گور و وزیر خائن» (ص ۱۲۲ نسخه، ص ۵۸ سیاست‌نامه). «حکایت امیر ترک و سیاست معتصم» (ص ۱۲۶ نسخه، ص ۱۰۰ سیاست‌نامه). «مهربانی بر حیوانات» (ص ۱۵۳ نسخه، ص ۲۱۹ سیاست‌نامه). «داستان برانداخته شدن آل برمک به وسیله هارون الرشید» (ص ۱۴۳ نسخه، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱). «حکایت ترحم امیر عادل و سبکتکین بر آهوی ماده» (ص ۱۵۲ نسخه، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۰). «در مهمان کردن و مهمان شدن» (ص ۱۶۲ نسخه، ص ۱۲۰ قابوسنامه). «رفتن گرگ و

روباه در خدمت شیر به شکار» (ص ۱۷۳ و ۱۷۴ نسخه، دفتر اول مثنوی، ص ۸۷۹ تا ۸۸۸، ابیات: ۳۰۱۳ تا ۳۰۵۵). «یافتن پادشاه باز را به خانه کمپیرزن» (ص ۱۸۰ و ۱۸۱ نسخه، دفتر دوم مثنوی، ص ۱۱۸ تا ۱۲۸، ابیات ۳۲۳ تا ۳۷۵). «حکایت جنون ساختگی شبلی و عیادت یاران از او» (ص ۲۰۱ و ۲۰۲ نسخه، همان دفتر، ص ۳۵۸ تا ۳۷۶، ابیات ۱۳۸۶ تا ۱۴۶۱).

زبان این اثر جدا از زبان دیگر آثار فارسی آن عهد نیست به این معنا که در بسیاری از قواعد زبانی از زبان عربی پیروی می‌کند؛ از آن جمله است: مطابقت صفت و موصوف، ترکیبات خاص، حذف به قرینه یا بدون قرینه اجزای جمله، کاربرد عبارات مسجع و... علت اصلی آن، این است که با عنایت به موضوع اصلی نسخه و تأکید آن بر اصول و معارف یکی از فرقه‌های معتبر، اهمیت موضوع و ضرورت اثبات صحت مقولات، نویسنده را ملزم کرده است که به تناسب به منابع و مآخذ دینی، روی کند؛ بجز این پیوند خاطر صوفیه با قرآن کریم، احادیث و مأثورات و تأکید ضمنی مؤلف بر تأثیر کامل آموزه‌های قرآن و شریعت در نضح و کمال همه عناصر فکری وی، ذهن و قلم او را تحت تأثیر زبان عربی قرار داده است؛ با وجود این با توجه به تنوع نثر نسخه در جای جای اثر تفاوت‌هایی دیده می‌شود؛ برای مثال مطالب «مقدمه» در قالب عباراتی متأثر از زبان عربی (موزون و مسجع) بیان می‌شود؛ در مقابل، فصلهایی که به بیان حکایات و قصص اختصاص دارد و قسمت عمده کتاب را دربرمی‌گیرد. نثر ساده و روان کتاب از همان شیوه‌ای پیروی می‌کند که در زبان اهل ادب به «نثر مرسل ساده» شهرت یافته است. برخی از موارد پیروی متن از زبان عربی عبارت‌است از:

- عالمان مشفقان، حکایت غریبه، منازل معدوده، افعال قبیحه، اعمال شنیعه، حکایات مضاحک، زن ملعونه، زن پهلوانه، عیال ممسکه و ... (مطابقت صفت و موصوف): ص ۴، ۱۱۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۱۰.
- خیر البریت، دارالبقاء، افضل النقباء، اکمل النجباء، ملجأ الضعفا، معز الملوک و... (صفات مرکب عربی) ص ۲۰۱.
- مُنخرط، مطراق، کناسه، غانم، استعجاب، قصار، منکوس، زهاله، اقتحام، استیذان، هفوات، اشمال واطهار، مساهم، تعریک مطاوی، مضاربان، مصاهرت و... (کاربرد واژه‌های عربی) ص ۲، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۴.

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۴، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰ و...

برخی دیگر از ویژگیهای سبکی و زبانی نسخه عبارت است از:

الف - کاربردهای ویژه افعال و واژه‌ها

- کاربرد فعل به صورت وصفی آن

«... جماعتی را دیدم از خلق منقطع گشته و آنجا مقام کرده به خدمت ایشان رفتم... (۱۱۱). «... که وقتی فقر و فاقه من به غایت رسیده و تنگدستی به نهایت انجامیده، نقود و عروض فروخته شد» (۱۴۹).

- کاربرد افعال در صورت و معنایی متفاوت

«... اکنون نامی از نامهای خدای تعالی بر آدم نازل گشت که کار مرا بشکست» (ضایع و متزلزل کرد) (۱۰) / «... شیشه‌ها به هم برآمد» (برخورد کرد) (۲۰).
 «... پس انگشت چپ خویش را بخوابانید و راست را برداشت» (بلند کرد) ۵۰ /
 «خاطر انوشیروان مجروح گشت (آزرده، جریحه‌دار شد) ۱۰۲ / «... آتش را بلند کن» (شعله ور کن) ۱۶۰ / «چون از خواب درآمد» (بیدار شد) ۱۱۰. «آهو از پیش او بیرون شد» (فرار کرد) ۱۵۱ / «تا چند روزی از این برآمد» (گذشت) ۲۱۷.

- کاربرد واژه و ترکیب در هیئت و معنایی دیگرگون

«... اکثر اوقات به دعاگویی خیر و جان درازی (طول عمر) حضرت مخدومی مواظبت نمود» (۲) / «جمله اسیر گشتند و از کنار تا کنار (همگی) مدهوش شدند» (۴) / «... وی را دیدند تازه و با آب (مرطوب، خیس...» (۱۲۲) / «... عیاران گفتند هر که راهداری (راهزنی) کند، او را از سفاکی و بیباکی چاره نبود» (۱۵۲) / «... اما در نان دادن و خوان کشیدن کسی با وی مقاومت (برابری) نکرده است» (۱۵۸) / «... و تغییر در بشره او بدید (پدید) آمد» (۱۶۳) / «از هفت سالگی باز (تاکنون) در خانه اویم» (۱۸۹) / «ما بر اثر (به دنبال) آن کوه ... به طلب بیرون آمدیم» (۲۱۱)

ب - مختصات دیگر اجزای عبارات

آوردن جملات شرط و جزای شرط به سبک قدما

«... اکنون اگر بر امت تو رحمت نکرده‌ام، هلاک از امتان تو بر آمدی» (۲۴) «... و

اگر جز از این کرده بودی، تو را ادب کردمی» (۱۵۷).

کاربرد «یاء» تمنا

«... کاشکی که همه خزاین دنیا خاک بودی و در روی زمین هیچ زر و سیم

نبودی» (۱۱۲).

کاربرد ویژه قید

«... هر روز مرا به شرط خدمت می کردند» (۱۶۰).

«... و بر مطالعه مطاوی آن تمام واقف شدم» (۱۸۸).

آوردن یاء وحدت به دنبال صفت و موصوف

«... عارفی آگاهی از دنیا می رفت» (۸۱) «... آن مرد عیار پیشه مردی بازرگانی را

به کنار گرفت» (۱۵۲).

آوردن ضمیر ذی روح برای غیر ذی روح

«... نوری پیدا شد که خداوند بزرگی و صفت او را دانند» (۱۵).

کاربرد ویژه «یاء» استمرار

«... همواره در میدان معصیت اسب تاختی و در خرابات هوا با ابلیس پر تلبیس

دمسازی کردی» (۱۰). «... در نوروز و مهرماه بارعام دادندی و وضع و شریف را

نشانددی... ظالمان و خصمان را خشنود کردندی... و حق را به مستحقان

رسانیدندی» (۱۲۹).

کاربرد خاص افعال متعدی

«... و به کوه طور آی تا تو را کلام بشنوانم» (۵۶). «... گوشت حرام که بر تن او

رسته باشد، همه را بگدازاند» (۵۸).

تخفیف واژه

بچگان (۷۹) استاده بود (۱۰۹) / دوستر (۱۴۸) / خانها (۱۹۱، ۱۵۵) / بتری (۱۶۱) / سفرها

(سفرها) (۱۶۱) / مزبها (۱۶۹) / قبالات (۱۸۶، ۱۹۱) / تازیانها (۱۹۶) / فتنها (۲۰۵) / پردها

(۲۰۹) / حجرها (حجرهها) (۲۵۵) و...

حذف فعل معین از فعل ماضی نقلی

«... این باد متحرک و گاه ساکن و همه خلایق بدو زنده (اند) و منفعت خلق در بسته (است)» (۳۲).

تکرار فعل ربطی

«... به حقیقت فقیر است و گداست و اسیر است» (۲۷).

آوردن موصوف جمع برای صفت شمارشی «یک»

«... یک الطاف از الطاف او در حق من این بوده است که تقریر افتاد» (۴۶).

صفت و موصوف مقلوب

میگون موی (۷۲) / خوب پرداخت (۱۰۹) / نیکومرد (۱۱۱) مذموم فعل، مردود قول (۱۲۸) / پیره مادر (۱۵۴) / گدا شکل (۱۷۱) / نیک زن (۲۰۵)

جمع خلاف قیاس واژه‌ها

اورادها (۴) / امتان (۴۷، ۵۵، ۶۶) / عجایبات، عجایبها (۱۹۶)

ارزشهای ادبی نثر «انیس العارفین»

هرچند نثر «انیس العارفین» را نمی‌توان نمونه‌ای اعلای نثر فارسی قلمداد کرد، زیباییهای ادبی و محتوایی فراوانی را می‌توان در آن سراغ گرفت بویژه مقدمه موزون آن از ارزش ادبی ویژه‌ای برخوردار است.

بجز این به رغم تمایل کلی مؤلف به «نثر مرسل»، وی تا آنجا که موضوع نسخه به او امکان داده از آرایه‌مند نمودن کلام خود فروگذار نکرده و به شیوه مترسلان، نثری شیوا و موزون همراه با آرایه‌های مناسب لفظی و معنوی ارائه کرده است؛ در این میان عبارات ادبی و توصیفی وی درخور توجه است: «... کلاه گوشه دولت تو باید که نقصان نپذیرد، اگر گوی عمامه خورشید نقصان پذیرد و پریشان شود، هیچ زیان ندارد و منجوق سراپرده دولت تو باید که برقرار بود، اگر کلاه زندگانی از سر هودج فلک در کشند، هیچ نقصانی نبود» (۱۲۶).

«... پادشاه بر مثال بازی است که از هوای اقبال خیزد و همای دولت را صید کند، چون در دست سلطان همت نشیند در شکارگاه جهانگیری سیمرخ ممالک عالم را صید کند

و طاووس دولت را در جلوه گاه کامنگاری عیان نماید و اگر بر دست همت ظلم نشیند،
منقار بسطت جهانگیری و مخلب سطوت جهاننداری ببرند و پر و بالش برکنند» (۱۷۰).

در نمونه‌های اخیر، صنایع ادبی اعم از لفظی و معنوی، چون انواع جناس، سجع،
اضافه و ... به تناسب مقال به آسانی مشهود است؛ برخی دیگر از این موارد عبارت است از:

تو مالک ممالک ملکت اگر نه‌ای ملک معالیست تو را از چه در نگین
ای بی‌قرین قرن بر اقران به مرتب گردون به هیچ قرن ندیده تو را قرین

- مالک، ممالک، ملکت و ملک - قرین، قرن، اقران: جناس اشتقاق

- صراط تاریک باریک را زیر قدمش آسان کنم. « (۵) تاریک، باریک:

جناس لاحق و مزدوج

- «... و دردار آخرت از محرومان مطرود و مهمومان مردود گشته‌اند» (۱۱۸):

اعنات القرینه یا ازدواج

- «آورده‌اند که پادشاهی، بازی داشت که در گاه و بیگاه زهره‌نسر طایر از بیم او

بر آسمان آب شدی» (۱۷۰): تشخیص و مبالغه

- کارش به نزدیک آمده بود: مرگش نزدیک شده بود (۸۲). **تا بیش از این**

خود را خواب خرگوش ندهد: خواب خرگوش دادن: فریب دادن (۱۲۸): تعبیر کنایی.

- «... جراید جرم و جنا دارد و درهم پیوسته و کردگناه و کردار بد...» (۵):

ترادف (ایهام ترجمه).

بجز این موارد، توجه ویژه مؤلف به استفاده از ترکیبات اضافی نیز بر ارزش ادبی

متن افزوده؛ از آن جمله است:

خرابات هوا، ردای رفعت (۹) / صومعه تقدیس، حمایل تسییح (۷۲) / مرغ چهار پر

تیر (۱۲۶) / شراب رعونت (۱۲۸) / قماش ایمان (۱۴۲) / جراحی فقر (۱۴۴) / کمر کرامت (۱۵۱) /

در دموع (۲۱۴) / لعاب اشارت (۲۳۵) و ...

ویژگیهای نوشتاری و رسم الخط نسخه

نکاتی که در باب قواعد نگارش واژه‌ها، ترکیبات و ... در این نسخه رعایت شده،

تقریباً با تفاوتی اندک در دیگر نسخ نیز به کار رفته است. در ذیل به برخی از این موارد که

از حیث بسامد کاربردی در متن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اشاره می‌شود:

- «گاف» همچون بیشتر متون مربوط به این قرن، بدون سرکش آمده است.
- «رای» نشانه مفعولی در بیشتر عبارات به صورت متصل به مفعول نوشته شده است.
- در برخی از موارد، «ج» به صورت «ج» کتابت شده است.
- نوشتن باء تأکید به صورت منفصل از فعل ماضی و مضارع و امر: به بین (۲۴)/ نه بیند (۷۶)/ به بست (۱۵۱)/ به پسندید (۱۷۲).
- آوردن حرف اضافه «به» به صورت متصل: بچه (۳۵)، بدیدار و بنزدیک (۵۱)، بمعراج و بروایتی (۵۵) و...
- اتصال صفات اشاره و شمارشی به اسم: یکطرفه العین، بدینمقدار (۲۹)، آندم (۵۱)، آنحصه (۶۵)، یکصاع (۱۰۵) و...
- برخی دیگر از ویژگیهای نوشتاری متن عبارت است از:
- برخواستن (برخاستن) ۲۳، ۶۲، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۴۰، ۲۰۵ و...
- نماز گذاردن (نماز گزاردن) ۳۵، ۵۷، ۷۷، ۱۳۵ و... - شکر گذاری، حق گذاری ۲۳، ۱۹۰ - بازرگانی (بازرگانی) ۳۱، انقا (عناقا) ۳۷، ذلتی (زلتی) ۱۱۷، ایزا (ایذا) ۱۷۲
- اجرة (اجرت) ۱۰۷، طاقه (طاق) ۱۲۴
- خورد (خرد) ۱۲۳ و ۲۵، حادثه (حادث) ۱۲۹، بدید (پدید) و فیروزی (پیروزی)
- ۱۳۵، پیره زن (پیرزن) ۱۵۹

نتیجه

با توجه به مفاد آثار و نوشته‌های «فخرالدین علی صفی از جمله ذکر مناقب و فضایل ائمه اطهار (ع) و تأکید مکرر وی بر حدیث ثقلین، ماجرای مباحله، حدیث کساء، جریان غدیر خم و... مسلم می‌شود که با وجود سرسپردگی آغازین او به بزرگان طریقه نقشبندیه - که معتقد به التزام کامل سنت و عمل به عزیمت بوده‌اند - وی با گذشت زمان، مذهب و مسلک پیشین خود را ترک گفته و مذهب شیعه اثنی عشری را اختیار کرده است.

کاربرد اصطلاحات عرفانی خاص همچون: خوف، رجا، تجلی، معرفت، توحید، قربت، وصل، مراقبه، فراست و... و تأکید مؤلف بر اصول و عقاید شرعی در آمیزه‌ای از باورهای عرفانی، بیانگر گرایش خاص مؤلف به عرفان و تصوف و تجربه‌های ناب روحانی است.

مؤلف نیز همچون دیگرهم مسلکان خود بر این باور است که یکی از راه های انتقال تجربه های عرفانی، بهره گیری از ظرفیت گسترده حکایات و داستانواره ها است؛ به این معنا که نویسنده می کوشد به کمک بهره گیری از امکانات زبانی، حقایق غیرقابل وصف عالم ماورا را به مخاطب خود القا کند.

تأثیرپذیری بسیار مؤلف از متون پیشین بویژه رساله قشیریه، مرصادالعباد، مثنوی معنوی، قابوس نامه، سیاست نامه، تاریخ بیهقی و ... کاملاً مشهود است.

پیروی درخور توجه نثر کتاب از قواعد زبان عربی و تنوع در نگارش متن نسخه - بهره گیری از نثری مزین و مصنوع در مقدمه و استفاده از نثری ساده و مرسل در متن اصلی - نیز از دیگر ویژگیهای اثر است.

یادداشت ها

۱. «... چنین گوید فقیر بی بضاعت خالی از استطاعت، علی بن الحسین الواعظ الکاشفی المشتهر بالصفی ...» (همان: ص ۶۵). گذشته از این مؤلف در مقدمه دو کتاب دیگر خود، «حرز الامان من فتن الزمان و لطایف الطوائف» نیز خود را با همین عنوان معرفی می کند.

۲. در سفارشنامه ای که «مولانا جامی» برای مؤلف کتاب به یکی از اصحاب «خواجه عیبدالله احرار» نوشته به این لقب تصریح کرده است: «بعد از عرض نیازمندی و شکستگی، معروض آنکه خدمت «مولوی مولانا فخرالدین علی» که نسبت به فقیران التفات خاطر بسیار دارند به آرزوی زمین بوس ملازمان آستانه ولایت آشیانه توجه نموده است...» (همان: ۵۵۹).

۳. «خدمت والدی علیه الرحمه به فقیر می گفتند که تو، شب جمعه بیست و یکم جمادی الاولی سنه سبع و ستین و ثمان مائه متولد شدی» (همان: ۲۰۳).

۴. «راقم این حروف در کرت اولی که عزیمت ملازمت حضرت ایشان (خواجه عیبدالله احرار)* کرده بود از حضرت مخدومی (جامی) اجازت خواست، فرمودند که تو خردسالی و حضرت خواجه بغایت کلانند و فقیر در آن وقت بیست و دو ساله بود» (همان: ۵۹۹). با توجه به اینکه سفر اول مؤلف به ماوراء النهر در ذی قعدة سال ۸۸۹ بوده، پس از کسر ۲۲ سال، حاصل همان ۸۶۷ خواهد بود.

۵. امیر علیشیرنویسی در مجالس النفايس درباره وی می نویسد: «مولانا صفی پسر مولانا حسین واعظ است و بغایت جوانی درویش و ش و دردمند و فانی صفت است و دو بار جهت شرف صحبت خواجه عیبدالله از هرات به دارالفتح سمرقند رفت. گویند آنجا به شرف قبول،

ممتاز و به سعادت ارشاد و تلقین سرافراز گشته به خراسان آمد و طبعش خوب است؛ این مطلع از اوست:

با لب لعل و خط غالیه گون آمده‌ای عجب آراسته از خانه برون آمده‌ای

(نوایی، ۱۳۶۳: ص ۹۳)

خواندمیر در تاریخ **حبیب السیر** بعد از ذکر ترجمه احوال ملاحسین واعظ سبزواری، راجع به پسرش **فخرالدین علی** می‌نویسد: «... و در این تاریخ یعنی در شهور تسع و عشرين و تسع مائه ۹۲۹ که این اجزا سمت ترتیب می‌یابد، فرزند ارجمند مولانا کمال‌الدین حسین، **مولانا فخرالدین علی**، قائم مقام والد بزرگوار خویش بوده، صباح روز جمعه در مسجد جامع هرات که جامع اصناف فیوضات است به نصیحت و ارشاد فرق عباد می‌پردازد والحق در این امر به احسن وجهی و ابلغ صوتی رأیت تفوق بر امثال و افاضل می‌افزاند و از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام دارند» (خواندمیر، ۱۳۸۷، ج ۴: ص ۳۴۶).

*خواجه ناصرالدین عبیدالله شاشی (۸۰۶ - ۸۹۶) ملقب به «احرار» در قریه باغستان از توابع شاش (تاشکند) زاده شد. خاندان و خویشاوندان او ارباب علم و عرفان بودند. او تحصیل خود را در تاشکند آغاز کرد و تا ۲۲ سالگی در این شهر زیست؛ سپس به نیت تحصیل علم به سمرقند رفت، اما بیماری سخت مانع از ادامه تحصیل او گردید؛ پس از دو سال سرگردانی در ماوراءالنهر به هرات رفت و پس از مدتی زندگی در فقر و تنگدستی و مشاهده تقرب مشایخ هرات به حکام و امیران به منظور امرار معاش به موطن خویش بازگشت و به پیشه اجدادی خود، کشاورزی روی آورد (احرار، ۱۳۷۳: ص ۶۵۲) و در همین زمان با «طریقت نقشبندی» آشنا شد و به دلیل ثبات قدم در طی مراحل سلوک، پس از درگذشت «سعدالدین کاشغری» به عنوان قطب ارشاد در صدر طریقت قرار گرفت (جامی، ۱۳۷۰: ص ۴۱۰). بیشتر بزرگان عصر از جمله «سلطان حسین میرزا بایقرا»، «امیر علیشیر نوایی»، «عبدالرحمان جامی»، «ملاحسین واعظ کاشفی» و ... (کاشفی، ۱۳۵۶: ص ۵۹۴) به او ارادت داشتند. با وجود اتهام احرار به کم اعتنایی به علوم ظاهری و تحصیلات اندک (همان: ص ۴۰۴) آثار ارزشمندی از وی بر جا مانده که عبارت است از: فقرات العارفین (در بیان عقاید اهل سنت و آموزه‌های خواجگان نقشبندی) والدیه یا مختصر در بیان طریقت خواجگان - حورائیه (شرحی مختصر بر یک رباعی منسوب به ابوسعید ابوالخیر) - نامه‌ها و رقعات - ملفوظات (تقریرات یا امالی او به شاگردان) (فرهانی منفرد، ۱۳۷۷: ص ۶). دیدگاه‌های احرار در واقع، پسندهای صوفیانه‌ای است که با برخی معتقدات فقهی و

احادیث رایج میان برخی از علمای اهل سنت همخوانی دارد و با چارچوب آموزه‌های طریقت نقشبندی، که در پی نوعی مردم‌گرایی و مدعی جمع میان شریعت و طریقت بود، سازگار است. *نقشبندیه: در خصوص علت نامگذاری این فرقه باید گفت که این نام از حرفه بنیانگذار این سلسله گرفته شده است. مطابق آنچه در «لغت‌نامه دهخدا» آمده «نقش بستن» کنایه از تصویر کردن، صورت‌گیری، نقاشی کردن و رسم‌نمودن است و نقشبند همان نقاش و مصور است. این واژه به معنای زردوز، گلدوز و کسی که آرایش کند نیز به کار رفته است. گذشته از معنی لغوی، «نقشبندی»، اصطلاحی هنری است و از کاربرد این واژه در متون قرن هشتم تا دهم هجری قمری چنین برمی‌آید که نقشبندی هنر تصویرگری بر پارچه بوده است و این تصویرگری بر پارچه از نوع باسمه‌ای و قالبی (قلمکار امروزی) نبوده است. ظاهراً نقش‌هایی چون گل و بوته و شکارگاه بر پارچه می‌کشیده و آن را گاه زردوزی و گلدوزی و زمانی رنگ‌آمیزی می‌کرده‌اند.

اظهار نظرهای دیگری نیز در خصوص علت نامگذاری این فرقه هست که چندان مقرون به واقعیت به نظر نمی‌رسد؛ برای مثال مصحح کتاب «قدسیه» در مقدمه این اثر می‌نویسد: «بهاءالدین از کثرت ذکر به درجه‌ای رسید که لفظ جلاله (الله) در دلش نقش بسته است؛ چنانکه شاعر نقشبندی در این خصوص می‌گوید:

ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را در دل خود نقش بند

زین‌العابدین شیروانی (متوفی ۱۲۵۳ ق) از عرفای نعمت‌اللهی نیز «نقشبند» را قریه‌ای از قرای بخارا و مولد شیخ دانسته که طبق مطالعات صورت گرفته، صحیح نیست (شکاری نیری، ۱۳۸۵: ص ۴۲ تا ۴۰).

جریان نقشبندی قبل از ظهور شاه نقشبند (بهاءالدین محمد) با عناوین مختلفی چون صدیقیه، طیفوریه و خواجه‌گانیه رواج داشته و بعد از خواجه بهاءالدین هم در قالب شعباتی با نامهای نقشبندیه، احارویه، مظهریه، مجدییه و خالدیه ادامه یافته است.

اصول طریقت خواجهگان مبنی بر هشت مهم بوده: هوش دردم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یاد کرد، بازگشت، نگاه داشت و یادداشت، که شاه نقشبندیه نیز سه اصل به قرار ذیل بر آنها افزوده است: وقوف زمانی، وقوف عددی، وقوف قلبی (مدرس چهاردهی، ۱۳۵۳: ص ۸۱۲).

فهرست منابع

- ۱- احرار، نوشاهی، عارف. (۱۳۷۳). **دایره المعارف بزرگ اسلامی**. چ ششم. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۶۸)، **تاریخ بیهقی**. به اهتمام خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات سعدی.
- ۳- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۷). **ترجمه رساله قشیری**. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- خواندمیر. (۱۳۸۷). **حبیب السیر**. با مقدمه جلال‌الدین همایی. چ سوم. تهران: هرمس.
- ۵- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۶). **دیدار با سیمرغ**. چ هفتم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶- محسنی، محمد (معروف به شیخ آقابزرگ تهرانی). (۱۳۵۵) **الذریعه الی تصانیف الشیعه**. چ چهارم. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ۷- کاشفی، فخرالدین علی بن حسین. (۱۳۵۶). **رشحات عین الحیات**. به کوشش دکتر علی اصغر معینیان. چ سوم. تهران: بنیاد نوریانی.
- ۸- بهار، محمد تقی. (۱۳۷۳). **سبک شناسی**. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۹- نظام الملک، ابوعلی حسن. (۱۳۷۹). **سیاست نامه**. به اهتمام جعفر شعار. تهران: نشر قطره.
- ۱۰- کاشفی، فخرالدین علی بن حسین. (۱۳۳۶). **لطایف الطوائف**. به اهتمام احمد گلچین معانی. چ سوم. تهران: اقبال.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه**. چ پنجم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۱). **مثنوی معنوی**. با شرح و توضیحات کریم زمانی. چ دوم. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۳- نوایی، میرنظام‌الدین علیشیر. (۱۳۶۳). **مجالس النفاث**. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. چ دوم. تهران: منوچهری.
- ۱۴- رازی، نجم‌الدین (۱۳۷۱). **مرصاد العباد**. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۵- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۰). **نفحات الانس من حضرات القدس**. به اهتمام محمود

عابدی. تهران: اطلاعات.

نسخه‌های خطی

۱۶- کاشفی، فخرالدین علی بن حسین. (نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی). **انیس العارفين**. شماره ۹۴۲۷.

۱۷- _____ . (نسخه خطی کتابخانه مرکزی). **حوز الامان من فتن الزمان**. دانشگاه تهران. شماره ۲۸۲۸.

مقاله‌های پژوهشی

۱۸- پژوهشی در دیدگاهها و تکاپوهای سیاسی خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار، فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۷۷)، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، سال هشتم، شماره ۲۶ و ۲۷.

۱۹- **حرفه نقشبندی، فرقه نقشبندیه، شکاری نیری، جواد (۱۳۸۵)**، کتاب ماه هنر، دوره دهم، شماره ۸.

۲۰- **سلسله نقشبندیه، مدرس چهاردهی، نورالدین (۱۳۵۳)**، وحید، دوره دوازدهم، شماره ۱۰.